نگاه ويژه؛ دلالت ها و عوامل موثر بر کنش هاي خانواده ايراني

متن ذيل گزيده‌اي از بيانيه تحليلي دفتر مطالعات و تحقيقات زنان است که به مناسبت روز زن، سالروز ولادت حضرت زهرا (س) به رشته تحرير درآمده است. بخش‌هايي از بيانيه از جمله کنش‌هاي خانواده ايراني، علت‌ها و عوامل و برخي از راهبردها، که در متن ذيل آورده نشده است را مي‌توانيد در بيانيه سال 90 دفتر مورد مطالعه قرار دهيد.

تحوّل وضعيّت خانواده در ايران، شکاف نسلي و تغيير در سبک زندگي روزمرّه -که نگراني‌هايي را در اذهان کارشناسان، نسبت به آيندة خانواده برانگيخته- سبب شده‌است تا بيانيّة سال 1390 را به موضوع «دلالت‌ها و عوامل مؤثّر بر کنش‌هاي خانوادة ايراني» اختصاص دهيم. به گمان ما، بررسي دقيق موضوع از سوي صاحب‌نظران، مي‌تواند به اصلاح نگاه دانشوران و ترميم سياست‌ها و برنامه‌ها بينجامد و آثاري شگرف بر جاي گذارد.

1. تبيين موضوع و اهمّيّت آن

با اندکي مبالغه، مي‌توان خانواده و اجتماع را آينة تمام‌نماي يکديگر دانست. بسياري از مسائل اجتماعي، بازگويه‌اي از مسائل خانواده و نشانگر نظم تربيتي و سبک زندگي حاکم بر خانواده است و بسياري از موضوعات اجتماعي، چه در حوزة سياست و چه در حوزة فرهنگ و اقتصاد، در خانواده بازتاب مي‌يابد.

تحوّلات سريع خانواده در نيم‌قرن اخير که هم بر مناسبات اجتماعي، مؤثّر بوده و هم از تحوّلات اجتماعي تأثير پذيرفته، نگراني‌هاي زيادي را در ميان مردم و جامعة نخبگان، در پي داشته‌است. در نگاه نخست، روند دنيا‌گرايي و فاصله‌گرفتن از ارزش‌هاي اسلامي، در برخي مناسبات خانوادگي و رفتار‌هاي اجتماعي اعضاي خانواده مشاهده مي‌شود که نيازمند تحليل است. البتّه، اين مسئله را بايد در کنار رفتارهاي متناقض خانواده در ساير عرصه‌ها، بررسي‌کرد؛ خانواده از يک سو، در مناسبات اخلاقي، تساهل نشان مي‌دهد و از سوي ديگر، برخي شعائر مذهبي را بيش از پيش، پاس مي‌دارد؛ به گونه‌اي که در نگاه نخست، نمي‌توان انسجام معنايي مشخّصي در اين رفتار‌ها يافت!

در گذشته، از پايبند نبودن به قواعد شرعي ارتباط محرم و نامحرم در خانواده‌اي، مي‌توانستيم با حدس قوي، غير مذهبي بودنِ آن خانواده را در مناسبات ديگر، نتيجه بگيريم؛ امّا امروزه، چنين نتيجه‌گيري‌هايي، دور از واقعيّت مي‌نمايد! پديدة رو به گسترش خانواده‌هايي که مسجد و ماهواره، موسيقي غربي و شرکت در عزاداري‌هاي مذهبي، و ابتذال در پوشش و التزام به نماز و دعا را با هم جمع مي‌کنند، ما را براي فهم عملکرد خانواده و افرادي که در نظام معنايي و تربيتي خانوادة ايراني پرورش يافته‌اند، به الگوي تحليلي ديگري نيازمند مي‌سازد. آيا خانواده، بر اساس تحليل اعتقادي و ارزشي، سبک زندگي خاصّي را برمي‌گزيند و اجزاي به ظاهر متناقض را در کنار هم قرار مي‌دهد؟ يا آنکه تحوّل در سبک‌هاي زندگي خانواده، گوياي شکاف ميان حوزة اعتقادات و ارزش‌ها و حوزة کنش‌ها است؟ از زوايه‌‌اي ديگر هم، مي‌توان به موضوع نگريست و اين پرسش را مطرح نمود که تحوّلات خانوادة ايراني، در کلّيّت خود، به چه عوامل و زمينه‌هايي بستگي دارد؟ به عبارت ديگر، چه علل و عواملي سبب تحوّل در ذائقة خانوادة ايراني و گزينش سبک‌هاي چندگانة زندگي و رفتار‌هاي نوبه‌نو و متناقض مي‌شود؟

اگر چه اهمّيّت بحث از کنش‌هاي خانوادة ايراني و عوامل مؤثّر بر آن، بر کارشناسان پوشيده نيست، با اين وجود، مواردي که در پي مي‌آيد، ضرورت پرداختن به اين بحث را روشن‌تر مي‌سازد:

اوّل. اين ديدگاه مطرح شده ‌است که سياست‌گذاري‌ها و برنامه‌ريزي‌ها در کشور، گاهي بدون پيوست تحليلي است و ديده شده که اسناد و برنامه‌ها، بر اساس دريافت‌هاي عرفي و ارتکازها و پيش‌فرض‌هايي تدوين شده که در يک جمع کارشناسانه، به وفاق نسبي هم نرسيده ‌است! گاه، قضاوت‌ها، توصيه‌ها و موضع‌گيري‌هايي که مبناي يک تصميم‌گيري‌ قانوني يا اصلاح آسيب‌هاي اجتماعي است، ناشي از سادگي در تحليل جامعه‌اي است که از فضاي سنّتي بيرون آمده و ابعادي پيچيده و درهم‌تنيده و ابهام‌آلود يافته‌است.

مواجهه با مسئلة پوشش بانوان، مثالي ساده و مصداقي روشن از فقدان پيوست تحليلي در برنامه‌ريزي‌هاي اجتماعي است؛ اقدامات ترويجي و اجرايي و انتظامي انجام‌شده، تاکنون، چندان ثمر‌بخش نبوده‌است! علّت عمدة اين ناکامي، مي‌تواند اقدام به اصلاح وضعيّت موجود، پيش از دستيابي به تحليلي جامع در موضوع تحوّل در پوشش بانوان باشد. بسياري از اقدامات انجام‌شده، بر اساس پيش‌فرض‌هايي مانند سياسي‌بودنِ تظاهر به بدپوشي، ناآگاهي از احکام شرعي پوشش و فلسفة حجاب، يا سست‌شدن باور‌هاي ديني، بوده‌اند؛ هر کدام از اين عوامل، ممکن است بخشي هر چند ناچيز از اين تحوّل را توضيح‌دهد؛ امّا بعيد به نظر مي‌رسد آينة تمام‌نماي واقعيّت عيني باشد. حال، اگر تحوّل در سبک‌هاي زندگي به منظور کسب هويّت را، به عنوان عامل اصلي تحوّل در پوشش، مطرح و براي آن، اقامة دليل کنيم، مي‌توانيم از بستر تحليل واقعيّت، راهي به شيوه‌هاي اصلاحي بيابيم.

دوم. بررسي عوامل اصلي مؤثّر بر کنش‌هاي خانواده، در پژوهش‌هاي آينده‌نگرانه بسيار مؤثّر است و مي‌تواند تصويري از مسائل و مشکلات و ظرفيّت‌هاي آيندة خانوادة ايراني را پيش روي ما نهد. به علاوه، اين پيش‌بيني‌هاي علمي و مبتني بر شواهد، زمينة تدوين هر چه بهترِ اسناد توسعه را فراهم مي‌آورد. اين‌گونه مطالعات، مي‌تواند اين مدّعا را تبيين نمايد که اصلاح مناسبات خانوادگي، کليد اصلاحات اجتماعي است و تحوّلات اجتماعي، بايد به گونه‌اي سامان يابد که خانواده، از محذور تن‌سپردن به اقتضائات ساختارها، تا حدّ امکان، آزاد گردد.

سوم. اين تأمّلات، زمينه‌اي براي فهم اين مطلب است که تقابل ميان نظام سرمايه‌داري و نظام اسلامي، به آخرين مراحل تاريخي خود رسيده‌است؛ مرحله‌اي که صحنة تقابل دو نظام، نه فقط عرصة سياسي و اعتقادي، بلکه تمامي عرصه‌ها، به ويژه متن زندگي روزمرّه است و نظام سرمايه‌داري مي‌کوشد تا نظام معنايي و عقلانيّت جديدي براي تحليل جهان و ارزش‌گذاري‌ها و رفتار‌ها ارائه‌کند و عقلانيّت مدرن را تنها مسير زيست سعادتمندانه، معرّفي نمايد.

در اين عرصه، اگر نتوانيم شبکة معنايي و عقلانيّت اسلامي را به تمامي عرصه‌هاي حيات، به ويژه متن زندگي روزمرّه -يعني خواب و خوراک، پوشش و آرايش، لذّت و فراغت و مصرف- بکشانيم، در اين جنگ تاريخي، شکست خورده‌ايم! وظيفة نخبگان متعهّد، آن است که عرصة اين نبرد تاريخي را به روشني، براي مردم، به ويژه متديّنان و فرهيختگان، ترسيم‌کنند و آنان را به حضور فعّال در اين ميدان، فرا بخوانند.

چهارم. اين مطالعات نشان مي‌دهد که خانواده، چقدر نسبت به تنظيم عملکرد خود با آموزه‌هاي ديني، حسّاس است و اصولاً رفتار‌هاي خود در عرصة زندگي روزمرّه را تا چه اندازه، داراي دلالت‌هاي عقيدتي و ارزشي مي‌داند؛ حسّاسيّت‌هاي خود نسبت به زندگي روزمرّه را، از چه مجراهايي دريافت مي‌کند و چگونه آنها را بروز مي‌دهد؛ چگونه حسّاسيّت‌هاي ديني و دنيوي خود را با هم جمع مي‌کند و چگونه برداشت يا انتظار خود از دين را، مطابق با الگوي سبک زندگي، تغيير مي‌دهد.

به اين ترتيب، اين مطالعات مي‌تواند نشان دهد که حوزة مباحات که نسبت به مديريّت آن غفلت مي‌کنيم، به گونه‌اي از سوي رقباي ما، مديريّت مي‌شود که ذائقة عمومي را از خداپرستي به دنيا‌پرستي، متحوّل و زمينه را براي ارزش‌هاي اخلاقي و الزامات شرعي، تنگ مي‌سازد. بنابراين، تربيت ديني مردم، در مقياس اجتماعي و کلان، نيازمند اصلاح الگوهاي سبک زندگي و سامان‌دهي کنش‌ها در زندگي روزمرّه است. نبايد تربيت ديني را صرفاً در مقياس فردي، در چهارچوب‌هاي شناخته‌شدة واجبات و محرّمات، محدود کرد؛ بلکه لازم است به تأثير ساختار‌هاي اجتماعي بر فرايند تربيت، چگونگي شکل‌گيري ارزش‌هاي جديد در بستر اجتماع و همچنين قواعد اجتماعي زيست اخلاقي، توجّهي خاصّ مبذول نمود. اگر نظام سلطه، به منظور مديريّت جهاني خود و تربيت انسان متناسب با جامعة جهاني، به نظريّه‌هاي علوم اجتماعي و نظريّه‌هاي تاريخي تکيه مي‌کند، نظام اسلامي بدون برخور‌داري از نظريّه‌هاي اجتماعي و تاريخي و طرّاحي الگوهاي سبک زندگي متديّنانه، نمي‌تواند در اين عرصه، جاي پايي مطمئنّ داشته‌باشد.

اين تأمّلات مي‌تواند پيش‌زمينه‌اي براي بازنگري در سياست‌هاي تربيتي و تبليغي باشد و نشان دهد که براي تدوين سند تحوّل نظام تربيت رسمي و سياست‌هاي حاکم بر رسانه‌ها و نهاد‌هاي تربيتي، بايد چه مناسباتي را بيشتر شناخت و بر چه نقاطي، بيشتر تمرکز کرد.

2. خانواده در يک نماي کلّي، حال و آينده

امروزه، با الگو‌هاي متعدّد و تکثير‌پذيري از سبک زندگي در خانواده‌هاي ايراني مواجهيم؛ امّا در مجموع، مي‌توان روند دنيايي‌شدن را در تحوّلات خانواده مشاهده‌کرد؛ به گونه‌اي که انتخاب سبک زندگي متديّنانه نيز، پُرهزينه‌تر مي‌شود. دين در شکل‌گيري نظام معنايي خانواده[1] در ايران، نقش مهمّي داشته؛ امّا هم‌اکنون، روند عرفي‌شدن در اين نظام معنايي، شدّت گرفته و منابع معنادهنده به کنش‌هاي خانواده، در حال تکثّر است. از مهمّ‌ترين نشانه‌هاي دنيايي‌شدن، آن است که مفهوم دينيِ کمال، جاي خود را به مفهوم دنياييِ موفّقيّت -يعني دستيابي به آنچه وفق مراد است- مي‌دهد و عملکرد اعضاي خانواده و اعتبارات خانوادگي، بر اساس دستيابي به هواهاي دنيوي، مورد قضاوت و ارزشيابي قرار مي‌گيرد.

تعدّد الگوهاي سبک زندگي و منابع معنابخش، کم‌کم سبب ظهور نظام‌ها و هنجارهاي اخلاقي متعدّد در خانواده‌هاي ايراني مي‌شود؛ چنانچه در يک گروه از خانواده‌ها، حفظ حريم با نامحرم در گفت‌وگوها و مراوده‌ها، هنجار اخلاقي است و در گروهي ديگر، همين موضوع، ضدّ ارزش به حساب مي‌آيد. با اين حال، مي‌توان اذعان نمود که هم‌اکنون، بسياري از ارزش‌هاي اساسي خانواده، همچون حلال‌زادگي، احترام به بزرگ‌ترها، حمايت از فرزندان و مراقبت از سالمندان، مقبوليّت عمومي دارند؛ هر چند در مقام عمل، کاملاً مورد التزام قرار نگيرند. برخي ارزش‌هاي مهمّ نيز، کم و بيش، در معرض تغيير قرار گرفته‌اند؛ براي مثال، در برخي خانواده‌ها، توجّه به حقّ الله در ارتباطات خانوادگي و اجتماعي(مثلاً ارتباط نامشروع) رنگ مي‌بازد و بر جنبة حقّ الناسي آن(نارضايتي طرف مقابل) تأکيد بيشتري مي‌شود! قرائن نشان مي‌دهد که روند تغيير ارزش‌هاي اساسي خانواده، در آينده نيز، ادامه خواهديافت؛ با اين حال، به نظر مي‌رسد برخي خانواده‌ها در فضاي جديد، به درک والاتري از ارزش‌هاي اخلاقي و مناسبات خانوادگي، دست مي‌يابند و به اهمّيّت رعايت اين ارزش‌ها در خانواده، بيشتر پي مي‌برند و بر حفظ هوشمندانة آن، بيشتر اصرار مي‌ورزند.

نکتة قابل اهمّيّت در بررسي وضعيّت خانوادة کنوني، توجّه به سرعت تغييرات است. بالابودن سرعت انتقال ارزش‌هاي جديد، در حدّي است که گمان مي‌رود ارزش‌هاي اجتماعي، بازتاب نمي‌يابند؛ به اين معنا که نسل گذشته، اين فرصت را ندارد که ارزش‌هاي مورد نظر خود را به نسل آينده منتقل‌کند؛ از اين رو، هر نسل، ارزش‌هاي خود را توليد مي‌کند. اين ادّعا، گر چه مبالغه‌آميز به نظر‌ مي‌رسد، مي‌تواند تا حدودي، واقعيّت شکاف نسلي را نشان دهد.

اگر بخواهيم به ويژگي‌هاي اساسي خانواده در عصر کنوني اشاره‌کنيم، بايد از رسانه‌اي‌شدن، مصرفي‌شدن، فردي‌شدن و چهل‌تکه‌شدن نام ببريم؛ پيش‌تر، با رسانه‌اي‌شدن و مصرفي‌شدنِ خانواده آشنا شديم؛ امّا تحوّل خانواده به سمتِ فردي‌شدن، به اين واقعيّت اشاره دارد که در گذشته، خانواده، جمع‌گرا بود و ضوابط اجتماعي و ارزش‌هاي گروهي، انتخاب‌ها و فعّاليّت‌ها را هدايت مي‌کرد؛ حيثيّت خانوادگي، به حدّي ارزشمند بود که افراد به خاطر حفظ خانواده و آبروي همسر، اسرار خانواده را حفظ مي‌کردند و به خاطر خانواده، از منافع شخصي خود مي‌گذشتند. اکنون، روند تحوّلات خانواده، به سمتي است که اعتبار خانواده در خدمت درخواست‌هاي فرد و غالباً فرزند، خرج ‌شود و زندگي خانوادگي، تا زماني تحمّل‌گردد که در خدمت خواسته‌هاي فردي باشد. رشد فردگرايي در عصر جديد -که مرهون تنوّع راه‌هاي پيشِ رو و توانايي انتخاب‌هاي متعدّد است- ساختار خانوادة ايراني و الگوي تفکيک نقش‌ها را بيش از پيش، متحوّل و انعطاف‌پذير خواهدساخت و مشاوران خانواده، روان‌شناسان و کارشناسان علوم انساني مدرن، در جايگاه مراجع تربيتي، نه تنها خانواده را براي پذيرش اين تحوّلات، آماده مي‌سازند؛ بلکه با عقلانيّت‌بخشيدن به تحوّلات، روند آن را تسريع مي‌نمايند.[2]

هويّت چهل‌تکه يا مختلط، تعبيري است که برخي نويسندگان، براي بيان ويژگي فرد و خانواده در عصر جهاني‌شدن، به کار برده‌اند. سبک زندگي فرامدرن که مشخّصة آن، تلفيق عناصر فرهنگي متعلّق به جهان‌هاي مختلف است، چهل‌تکه‌شدن را تبيين مي‌کند.[3] براي نمونه، خانوادة ايراني، عناصري از فرهنگ مدرن و فرهنگ ديني خود را، بدون آنکه احساس تضادّ کند، با هم ترکيب مي‌کند و هويّتي جديد و سيّال مي‌آفريند. خانواده‌هايي که ماهواره را با مسجد ترکيب‌کرده‌اند؛ زناني که نماز و بدحجابي را در هم آميخته‌اند؛ جواناني که با دختران نامحرم، به روش‌هاي دوستانه و فريبنده، در موضوعات ديني چَت مي‌کنند، چهل‌تکه‌بودنِ هويّت را نشان مي‌دهند.

آيا تحوّلات خانواده، نتيجة تحوّل در ساختار‌هاي اقتصادي، اجتماعي، سياسي و فرهنگي در جامعة مدرن و جريان مديريّت‌شده توسّط نظام سرمايه‌داري است؛ يا آنکه خانواده، در فضايي کاملاً آزاد و در بازاري که همة مدّعيان، متاع خود را در معرض گذاشته‌اند، کالاي مورد نظر خود را برمي‌گزيند؟ صاحب‌نظران مکتبِ فرانکفورت، با تأکيد بر جريان يک‌طرفة اطّلاعات، نظم جديد جهاني و امپرياليسم فرهنگي، تصويري منفعل از گروه‌ها و افراد ارائه مي‌دهند که صرفاً پذيراي مفاهيم و معاني توليدشده توسّط جريان مسلّط‌اند. در نقطة مقابل، صاحب‌نظران مطالعات فرهنگي که بر سبک زندگي تمرکز کرده‌اند، هم‌زمان، بر دو عنصر اقتضائات ساختاري و عامليّت کنشگران(انتخاب آزاد) تأکيد مي‌کنند و معتقدند که مخاطبِ منفعل، وجود ندارد؛ بلکه آنها پيوسته، معاني جديدي توليد مي‌کنند. از نگاه آنان، ساختارها اقتضائاتي مي‌آفرينند که حرکت بر خلاف آن را، براي افراد و گروه‌ها، پُرهزينه مي‌سازد؛ امّا گروه‌ها و افراد هم، چندان دست‌بسته و منفعل عمل نمي‌کنند؛ بلکه بر اساس نظام معنايي خود، رسانه‌ها و عوامل بيروني را تفسير مي‌کنند و عناصري از خود، بر آن مي‌افزايند؛ يا عناصري را جابه‌جا مي‌کنند.[4] اين نکته، براي توجّه به مقاومت خانواده در برابر جريان مسلّط فرهنگي در عصر جهاني‌شدن، بسيار مفيد است و مي‌تواند کليد فهم بسياري از کنش‌هاي خانوادة ايراني در شرايط جديد نيز باشد.

با اين حال، نبايد از اين موضوع غفلت‌کرد که خانواده، نتوانسته در برابر روند جهاني‌شدن، به گونه‌اي مقاومت‌کند که بر جريان کلّي و اقتضائات اين روند، پيروز شود؛ بلکه در اين روند، نظام معنايي و ارزش‌هاي خانواده، تا حدودي متحوّل شده و خانواده، عناصري از سبک زندگي خود را با عناصر وارداتي ترکيب کرده‌است؛ بنابراين، توجّه به عنصر انتخاب در کنش‌هاي خانواده‌ها، نبايد ما را از يک‌طرفه‌بودنِ روند تحوّلات جهاني، غافل نمايد. به تعبيري ديگر، نظام سرمايه‌داري، اگر تمامي پيام‌ها و دلالت‌هاي مورد نظر خود را به خانواده تحميل‌کند، کاملاً به مقصود رسيده و اگر با مقاومت موضعي خانواده، مواجه شود -که نتيجة آن، جذب عناصري از فرهنگ جهاني و ترکيب آن با عناصري از فرهنگ خودي است- به بخش زيادي از مقصود خود، يعني شکل‌دهي هويّت مختلط، دست يافته‌است.

تکثّر سبک‌هاي زندگي در ميان خانواده و همچنين در بين اعضاي يک خانواده، که همراه با شکاف يا گسست نسلي است، مسائلي را پيش روي خانواده در ايران نهاده که در گذشته، کمتر شاهد آن بوديم و آن، درهم‌ريختنِ مرزهاي طبقاتي و مذهبي در ازدواج‌ها است. در گذشته، اغلب ازدواج‌ها، در ميان اعضاي يک طبقه، با ويژگي‌هاي اقتصادي و پايگاه‌هاي اجتماعي نزديک به هم، و در ميان خانواده‌هاي همسان از نظر مذهبي، انجام مي‌شد؛ امّا هم‌اکنون، با جواناني مواجهيم که اختلافات اساسي با ديدگاه‌هاي والدين دارند و انتخاب‌هاي آنان را نمي‌پذيرند؛ با افرادي غير متناسب از نظر اجتماعي و اقتصادي، وصلت مي‌کنند؛ يا حتّي مايل‌اند با کساني ازدواج‌کنند که به ارزش‌هاي مذهبي آنان، التزامي ندارند![5]

تکثّر سبک‌هاي زندگي در آينده، پيامدهايي را در رابطة ميان خانواده و دين، بر جاي خواهدگذاشت. گسترش تفاسير متعدّد از متون ديني، افزايش افرادي که بر اساس موازين و عقلانيّت مدرن، فتوا صادر مي‌کنند و توسعة برداشت‌هاي عرفاني و غير شريعتي از دين، پاسخ به بخشي از نياز خانواده‌اي است که براي جمع‌کردن ميان دين‌داري و سبک زندگي جديد، متحوّل شده ‌است. از سوي ديگر، پيش‌بيني‌ مي‌شود با ادامة روند موجود، در آينده، با افزايش رويکرد نسل جوان به اديان غير شريعتي، از جمله بوديسم و مسيحيّت، مواجه شويم.[6]

با اين وجود، در آينده، گروهي از خانواده‌ها، نه تنها بر حفظ هويّت ديني خود، اصرار خواهندکرد؛ بلکه با تقويت هويّت مقاومت، عناصري از دين را که مي‌تواند آنان را در عصر فتنه‌ها محافظت نمايد، تقويت ‌کنند؛ خانواده‌هاي هم‌سبک خود را شناسايي مي‌کنند و گروه تشکيل مي‌دهند؛ ارتباطات خود را منسجم‌تر مي‌کنند و به منزلة کانوني از قدرت، در تعاملات اجتماعي، نقش‌آفريني مي‌کنند و برخي از خواسته‌هاي خود را در عرصه‌هاي فرهنگي، قانوني و اجتماعي، به ظهور مي‌رسانند و حتّي در عرصة بين‌المللي، در پيوند با گروه‌هاي مشابه، کانون‌هاي مقاومت فعّال، تشکيل مي‌دهند.

مسئلة ديگر، رابطة تکثّر سبک‌هاي زندگي با انسجام اجتماعي است؛ آيا اين تکثّر، انسجام اجتماعي را به مبارزه مي‌طلبد؟ تکثّر الگوهاي هنجاري، مي‌تواند تهديدي براي نظم و هم‌بستگي کلّي جامعه، تلقّي شود. در جامعة ايران -که بر حفظ اصول مشترک سنّتي و ديني تأکيد مي‌شود- اين تکثّر، قطعاً جامعه را با اختلالاتي در يکپارچگي اجتماعي مواجه مي‌سازد؛ امّا در جوامعي چون آمريکا -که فقدان الگوي هنجاري يکسان و مسلّط، تهديدي براي کلّ، به حساب نمي‌آيد- منسجم‌شدن افراد در قالب گروه‌هاي سبک زندگي، نوعي سازوکارِ يکپارچگي از راه پذيرش تکثّر است؛ به تعبير ديگر، گروه‌هاي مختلف، به اين وجه اشتراک مي‌رسند که در سبک‌هاي زندگي، با يکديگر متفاوت‌اند و بدين لحاظ، بايد يکديگر را تحمّل‌کنند تا انسجام اجتماعي، آسيب نبيند.[7]

به عقيدة «اولف هانرز»، اين خصلت جهان‌وطنانه، عبارت از نگرش مثبت نسبت به تنوّع و تمايل به قرارگرفتن در کنار «غير» است.[8] اگر جامعة ايراني به چنين شرايطي برسد، گروه‌هاي سبک زندگي مختلف نيز، به همين توافق خواهند رسيد و البتّه، در چنين وضعيّتي، امر به معروف و نهي از منکر، خود، از عوامل اختلال اجتماعي به حساب مي‌آيد! اگر بخواهيم تصويري از اين وضعيّت را در متون ديني نشان دهيم، مي‌توانيم به حديثي از پيامبر اکرم(ص) اشاره‌کنيم که براي امّت اسلام، سه وضعيّت ناميمون را پيش‌بيني کرده‌اند: مرحلة اوّل، ترک امر به معروف و نهي از منکر، در روابط اجتماعي؛ مرحلة دوم، امر به منکر و نهي از معروف؛ و مرحلة سوم، زماني است که بر اثر تغييرات ارزشي، منکر به معروف و معروف به منکر، بدل شده‌است.[9] خانوادة متکثّر آينده، در حقيقت، مصداقي از مرحلة سوم در کلام پيامبر اکرم(ص) است که در آن، فردگرايي و تکثّر و تساهل نسبت به ارزش‌ها، از اصول مشترک زيست جمعي، به حساب مي‌آيد.

تحوّلات خانوادة ايراني را، بايد با توجّه به دو مؤلّفة «تغييرات خانواده در مقياس جهاني» و «ويژگي‌هاي خانوادة ايراني» تحليل نمود. برخي از اين ويژگي‌ها، سبب تفاوت در سرعت تحوّلات، و برخي نيز، سبب تفاوت در روند تحوّلات در ايران است. در اينجا، توجّه به چند ويژگي، لازم به نظر مي‌رسد:

اوّل. خانوادة ايراني، بسيار آرمان‌گرا است. از آرمان‌گرايي بدون ملاحظة مقدورات، به آرمان‌زدگي تعبير مي‌کنيم؛ فاصلة آرمان‌ها و امکانات در جامعة ايراني، به نارضايتي از وضع موجود مي‌انجامد و جامعه همواره، تشنة تغيير و تحوّل و همواره، منتقد وضع موجود است.[10] از اين رو، فرهنگ نقد در جامعة ما، بسيار قوي است و در هر کوي و برزن، مي‌توان افرادي را ديد که در فرصت‌هاي فراغتي و در ضمن کار، در حال تغيير کابينه و محاکمة مسئولان محلّي و ملّي هستند! هميشه، از قيمت‌ها گلايه مي‌کنند؛ هميشه، به زندگي نِق مي‌زنند و نسبت به همه، مطالبه‌گرند! اين فرهنگ، خود، زمينة نارضايتي از زندگي خانوادگي، کنار نيامدن با مشکلات و افزايش نابساماني‌ها است.[11] در ساليان اخير، کارشناسان تربيتي در رسانة ملّي نيز، با مطرح‌کردن الگوهاي آرماني از روابط زناشويي، بدون درنظرگرفتن واقعيّت‌هاي زندگي، به اين نارضايتي، دامن زده‌اند.[12]

دوم. در برخي جوامع مانند آمريکا، پيوستگي اجتماعي، کم است و هر کس يا هر گروه، بدون نياز به ملاحظة ديگران، سبک زندگي خود را برمي‌گزيند؛ امّا پيوستگي اجتماعي[13] در ايران، بسيار قوي است. اگر پيوستگي اجتماعي، در برخي کشورها مانند عراق و يمن، با قبيله و طايفه تعريف مي‌شود، در کشورهايي مانند ايران، خانواده، محور پيوستگي اجتماعي است؛ افراد، به آبرو و حيثيّت خانوادگي خود، اهمّيّت بيشتري مي‌دهند و بسياري از اجتماعات، از جمله مراسم مذهبي، با محوريّت خانواده و در جمع خانوادگي شکل مي‌گيرد. رقابت‌ها و هم‌چشمي‌هاي خانوادگي در ايران، قوي است و بسياري از امور، از جمله اشتغال و تحصيل دختران و پسران، براي خانواده، سرماية اجتماعي به حساب مي‌آيد. سرعت تحوّلات در چنين جوامعي، بالاتر از جوامعي با پيوستگي اجتماعيِ کم است و مي‌توان بر اساس اين ويژگي، سرعت برخي تحوّلات در خانوادة ايراني را توضيح داد.

سوم. احساسات و عواطف در خانوادة ايراني، به حدّي است که ارزش‌هاي ديگر، مانند رعايت قواعد ارتباط اجتماعي، نظم و سلسله‌مراتب را تحت تأثير قرار مي‌دهد. در خانوادة ژاپني، احساسات مادرانه و دوستانه، سبب نمي‌شود که نظم اجتماعي و مقولة نظارت و هدايت، آسيب ببيند؛ امّا والدين ايراني، بسياري از ارزش‌ها را به نفع منافع و خشنودي فرزندان، ناديده مي‌گيرند! از اين رو، فرزندان ايراني در فضاي احساسي خانواده، منظّم و منضبط، بار نمي‌آيند؛ صلابت و استواريِ شخصيّت نمي‌يابند؛ نمي‌توانند ارزش‌هاي نسل گذشته را به درستي، دروني‌سازي کنند و در آينده نيز، به نظم و قوانين اجتماعي، چندان وقعي نمي‌نهند و در برابر تحوّلات ارزشي، آسيب‌پذيرتر جلوه مي‌کنند.

چهارم. خانواده در ايران، با فشار مضاعف، مواجه است. در کشورهاي ديگر -که نظام سياسي، بر گسترش سبکي خاصّ از زندگي، اصرار ندارد- خانواده تحت تأثير جريان مسلّط جهاني -که در صدد گسترش سبک‌هاي زندگي متناسب با منافع نظام سرمايه‌داري است- قرار دارد؛ امّا در کشور ما، خانواده هم‌زمان، با دو جريان رقيب، مواجه مي‌شود که هر يک، در صدد جذب خانواده به پارادايمِ خويش است. اين مواجهه، اگر عالمانه مديريّت شود، زمينه‌اي فراهم مي‌سازد تا خانواده، با تصويري صحيح از ارزش‌هاي ديني و بومي خود، به مقاومتِ فعّال دست يابد و بر حفظ ارزش‌هاي اصيل خود، پاي فشارد و به حالت تسليم و رضا در برابر جريان مسلّط جهاني، نرسد؛ و اگر به درستي مديريّت نشود، به ابهام و چندپارگي خانواده خواهدافزود.

اگر شکل‌گيري هويّتِ مقاومت(پاره‌فرهنگ) را -به اين معنا که در برابر جريان فرهنگ مسلّط، مقاومت‌هاي فرهنگي، در قالب سبک‌هاي متنوّع زندگي، ظهور مي‌يابد- از ويژگي‌هاي عصر جديد بدانيم، مي‌توان در خانوادة ايراني، هم‌زمان، دو سبک مقاومتي را ملاحظه‌کرد: اوّل، مقاومت در برابر جريان مسلّطِ جهان‌وطني، توسّط گروهي که سبک زندگي اصول‌گرايانه را برگزيده‌اند؛ چنين مقاومتي، در کشورهاي ديگر جهان نيز، با هدف حفظ ميراث فرهنگي و بومي انجام مي‌شود؛ دوم، مقاومت در برابر هنجارهاي رسمي که از سوي نهادهاي رسمي نظام، ارائه مي‌گردد؛ اين گروه از خانواده‌ها، با انتخاب سبک زندگي مورد نظر خود، در صدد هستند تا با مقاومت در برابر جريان رسمي، مرجعيّت‌هاي موجود را به مبارزه بطلبند و با سازِ مخالف زدن، براي خود، جايگاه هويّتي بسازند و چنان‌که پيش‌تر گفته‌شد، چنين مقاومتي را نبايد ضرورتاً مقاومت سياسي دانست.

اگر تحوّلات خانواده، در مسيري که ذکر شد، پيش رود و نظام اسلامي و نهاد روحانيّت، ضمن اصرار بر حفظ ارزش‌هاي اسلامي، براي دروني‌کردن ارزش‌ها و اصلاح سبک زندگي، اقدامي اساسي و مؤثّر انجام ندهند، بيش از گذشته، شاهد روندِ غير سياسي‌شدن خانواده، تضعيف مرجعيّت دين و شکل‌گيري هويّتِ مقاومت خواهيم‌بود.

3. راهبُردي به آينده

مي‌توان با توصيه‌هايي به خانواده و جامعة نخبگاني و مديريّتي کشور، بحث را به انجام رساند؛ امّا لازم است راهبرد‌ها در ذيل يک نظريّه، انسجام يابند. بر اساس اين نظريّه که آن را «نظريّة تکاملي انقلاب اسلامي» مي‌ناميم، خانواده از مهمّ‌ترين عرصه‌هاي تقابلِ دو عقلانيّت است: در يک سو، عقلانيّت مدرن با سازوبرگ‌هاي خود و در نقطة مقابل، عقلانيّت اسلامي. اين اجمال را با توضيحات زير، مي‌توان تبيين نمود:

اوّل. از پنج قرن گذشته، آهسته‌آهسته، طبقه‌اي جديد به نام «بورژوازي» يا «سرمايه‌دار» در اروپا شکل‌گرفت؛ نظام فئودالي را تضعيف‌کرد و خود، بر عرصة اقتدار تکيه‌زد و سعي‌کرد تا عقلانيّت جديدي در خدمت بالندگي و توسعة اقتدارِ خود، بيافريند. دانشمندان زيادي در حوزة فلسفه، فلسفة سياسي و سياست، فلسفة حقوق، اخلاق و اقتصاد، پاي به عرصه گذاشتند تا نظريّاتي جديد در خدمت سرمايه‌داري نوپا، خلق‌کنند؛ هنرمندان و معماران آمدند تا زيبايي‌شناسي جديدي بيافرينند و سبک‌هاي جديدي از زندگي را معنا بخشند؛ صنعتگران آمدند تا جايگاه سرمايه‌داران را از عرصة محلّي به ملّي، و از آنجا به عرصة بين‌المللي ارتقا دهند؛ همة اينها در هم تنيده‌شدند تا انقلاب کبير فرانسه و انقلاب صنعتي، چشم دنيا را به الگوهاي سياسي و محصولات صنعتي جديد، خيره نمايد.

اين ابزارها براي توسعة سرمايه‌داري، لازم؛ امّا ناکافي بود. سه ابزار مهمّ ديگر در قرن نوزدهم و بيستم، به خدمت گرفته‌شدند تا عقلانيّت مدرن را به بلوغ برسانند: «روان‌شناسي و جامعه‌شناسي» به عنوان ابزارهاي مهمّي براي توصيف انسان جديد و فهم عملکرد جامعه، به منظور تصرّف در تمايلات و ذهنيّت‌هاي انسان جديد و تحوّل در ساختار‌هاي اجتماعي، «نظام تربيت رسمي» به منظور پرورش انسان مدرن، با خصلت‌هاي مورد انتظار نظام سرمايه‌داري و «تکنولوژي و فنّاوري‌هاي اطّلاعاتي» به منظور ايجاد جريان يک‌سوية اطّلاعات و تسخيرِ ذهنيّت‌ها و حسّاسيّت‌ها.

ترکيب فلسفه و علم و هنر، زمينه‌اي معنايي مي‌آفريند تا بر اساس آن، جهان و جامعه و انسان، بازتفسير شوند و مسائل بر اساس نگاهي نو، طبقه‌بندي شوند و قضاوت‌هاي جديد و ذائقه‌هاي نو شکل‌گيرد؛ فنّاوري‌ها مي‌آيند تا اين نظام معنايي را در متن زندگي جريان دهند و دستيابي به خواسته‌هاي فردي و لذّت‌ها را تسهيل نمايند؛ ساختار‌هاي جديد اقتصادي، نظام معيشت را به گونه‌اي قاعده‌مند مي‌کنند که جريان توليد و مصرف، در خدمت منافع سرمايه‌داران بزرگ قرارگيرد؛ و ساختار‌هاي جديد سياسي با محوريّت دموکراسي، احساس مشارکت عمومي را تقويت و نظم سياسي را به گونه‌اي تعريف مي‌کنند که قدرت‌هاي منطقه‌اي تضعيف شوند و اقتدار‌هاي پشت صحنه و بين‌المللي، بر اساس قواعد خود، جوامع را براي پذيرش نظم جديد جهاني، مهيّا سازند.

دوم. نظام سرمايه‌داري با جدّيّتِ تمام، در صدد است تا تکثّر انتخاب‌ها و سبک‌هاي زندگي را، در حدّ امکان، به وحدت برساند. کثرت در عين وحدت، به معناي پذيرش ظاهري حقّ انتخاب‌ها، و معنابخشي به آنها بر اساس عقلانيّت مدرن است؛ به اين معنا که بايد همه متقاعد شوند که اوّلاً، تکثّر سبک‌هاي زندگي، امري مطلوب است؛ و ثانياً، اين سبک‌ها بايد در ذيل ارزش‌هاي اساسي مدرنيتة متأخّر -يعني تنوّع‌طلبي، فردگرايي، لذّت و نفي سنّت‌ها- به وحدت برسند و جامعه بايد نسبت به محافظت از اين ارزش‌ها، غيور و نسبت به حقّ انتخاب‌هاي مادّي، تساهل‌گرا باشد. عقلانيّت مدرن، حقّ انتخاب‌ها را پاس مي‌دارد؛ امّا نسبت به شکل‌گيري هويّت‌هاي اجتماعي بر اساس ارزش‌هاي متضادّ با ارزش‌هاي اساسي مدرنيته، مقاومت مي‌کند. به همين دليل است که با حجاب زنان اروپايي، تا زماني که صرفاً انتخاب شيوه‌اي خاصّ در عملکرد فردي باشد، با مدارا برخورد مي‌شود؛ امّا زماني که حجاب، عاملِ هويّت‌بخش به گروهي از زنان مي‌شود، خشم نظام‌هاي سکولار را برمي‌انگيزد.

سوم. خانواده هنوز، از بيشترين ظرفيّت‌ها براي انتقال ارزش‌ها به نسل بعد، برخور‌دار است. اگر چنين ظرفيّتي براي خانواده وجود دارد، چرا نظام سرمايه‌داري، از آن بهره‌مند نشود؟ در چند دهة اخير، نظريّه‌پردازان علوم اجتماعي مدرن همراه با نهادهاي قدرت سياسي، به خانواده توجّهِ بيشتري کرده‌اند. خانواده مي‌تواند فردگرايي، لذّت‌گرايي و تساهل در برابر ارزش‌هاي متعالي را، به عنوان اصول جامعه‌پذيري، به نسل بعد منتقل‌کند. همچنين، خانوادة مدرن مي‌تواند با برهم‌زدنِ الگوي تفکيک‌ نقش‌ها و پياده‌کردن ساختار دموکراتيک، زمينه‌اي فراهم‌آورد که دختران و پسران، به آرمان‌هاي مشترک بينديشند تا نظام سرمايه‌داري، از ظرفيّت هر چه بيشترِ انسان‌هاي جامعه‌پذير شده، براي بازار کار، بهره‌مند گردد.

نظام تربيتي و رسانه‌ها نيز، همين اهداف را پي مي‌گيرند و در خدمت همين اهداف، به خانواده ياري مي‌رسانند. در برخي جوامع، وجود تقابل ميان برنامة تربيتي خانواده و برنامه‌هاي نظام تربيت رسمي و رسانه‌ها، مي‌تواند نشانگر آن باشد که هنوز، خانواده يا دو نهاد ديگر، به تسليم کامل در برابر اين طرّاحي نرسيده‌اند و در برابر تحوّلات، مقاومت مي‌کنند؛ از اين رو، به شيوه‌هاي مختلف، از جمله شعارهاي مبتني بر ضرورت هماهنگي نهادهاي تربيتي و خانواده، مي‌توان آنها را به هماهنگي کامل -البتّه، در ذيل ارزش‌ها و مفاهيم مورد نظر- رساند و بر اساس آن، هويّت جنسي، خانوادگي، اجتماعي و حتّي ديني مردم را شکل‌داد.

چهارم. عملکرد بيش از سه‌دهه‌اي انقلاب اسلامي در موضوع زن و خانواده را مي‌توان بازخواني و حتّي نقد کرد. در يک نگاه، دستاوردهاي بزرگي، از جمله در حوزة سلامت، دانش، فنّاوري، سياست و اشتغال، نصيب زنان شده‌است؛ امّا در نگاهي نقّادانه، افزايش حضور زنان در نظام آموزشي و تربيتي مدرن و عرصه‌هاي اشتغال مدرن، خانواده را با مسائل و مشکلاتي مواجه ساخته و افزايش آسيب‌هاي اجتماعي، به ويژه در دو دهة اخير، نشانگر آن است که انقلاب اسلامي، بر خلاف شعارهاي اسلامي و انقلابي خود، الگوهاي مديريّتي رقيب را برگزيده و خود، به منزلة عاملي براي فراگير شدنِ عقلانيّت مدرن عمل کرده ‌است. اين دو نگاه، هر چند نکات ارزشمندي دارند، بايد در ذيل «نظريّة تکاملي انقلاب اسلامي» تبيين شوند.

پنجم. انقلاب اسلامي در مراحل تکاملي خود، چند مرحله را پشت سر گذاشته‌است. مرحلة اوّل، ايجاد هويّت انقلابي و اسلامي بود و در اين مرحله، مطالبات عمومي، رنگي سياسي و ملّي داشت. سرنگوني نظام سلطنت و ايجاد ساختار سياسي جديد مبتني بر تولّي فقيه، از دستاورد‌هاي اين مرحله بود. اين موفّقيّت، زمينه‌ را براي شکل‌گيري سطح بالاتري از مطالبات فراهم‌کرد و در مرحلة دوم، دين را به عامل تحرّک‌بخش سياسي، براي مردم جهان تبديل‌نمود و انقلاب را از سطح ملّي، به فراملّي رساند. تغيير قاعدة تقابل بين‌المللي از جنگ سرد ميان شرق و غرب به چالش ميان غرب و اسلام، فروپاشي شوروي و موفّقيّت حزب‌الله لبنان، در اين مرحله، قابل توجّه است.

در مرحلة سوم، خودآگاهي نخبگان و مردم متديّن، به آنجا رسيد که صحنة درگيري اسلام و نظام سرمايه‌داري را در لايه‌هايي از فرهنگ و اجتماع مشاهده‌کنند. نهضت ترجمة آثار فرهنگي اسلامي و انقلابي، و نامة امام به گورباچف در مباحث مربوط به جهان‌بيني اسلامي، تأثيرات بين‌المللي انقلاب را در برخي عرصه‌هاي فرهنگي نشان مي‌دهد؛ چنان‌که موضوع حجاب زنان در اروپا و شکل‌گيري هويّت اجتماعي بر مبناي دين، در زمين حريف را، به عنوان دستاوردي اجتماعي و فرهنگي آشکار مي‌سازد. در نقطة مقابل، اصطلاح «جنگ نرم» نشان‌دهندة عمليّات فرهنگي و اجتماعي نظام سرمايه‌داري، براي از بين بردنِ اصول‌گرايي اسلامي است.

مرحلة چهارم از بالندگي انقلاب اسلامي، مربوط به ساحت علم است. اگر از سه دهة پيش، زمزمه‌هاي ضعيفي در کشور ما، دربارة جهت‌داري علوم انساني و ضرورت توليد علم بر اساس مباني اسلامي شنيده مي‌شد، هم‌اکنون، به يک مطالبة نخبگاني تبديل شده و رهبر معظّم انقلاب نيز، اين موضوع را پيگيري مي‌کنند.[14] اين مرحله، در ابتداي راه خود، به تصوير موضوع و تأثير جهت‌داري علوم بر ساحت‌هاي مختلف حيات مي‌پردازد و براي رسيدن به نتايج ثمربخش، راهي طولاني پيشِ رو دارد؛ امّا از اين جهت که صحنة تقابل ميان دو نظام را، به حوزة علم و معرفت کشانده، بسيار مهمّ و نشانگر خودباوري و استقلال‌طلبي جامعة ايراني است. نتيجة ثمربخش اين مرحله، به فضل خداوند، به مبارزه‌طلبيدنِ نظريّه‌هاي علمي و ارائة نظريّاتي جايگزين است که از آزمون اجتماعي، سربلند بيرون آيند.

مرحلة پنجم که از جهتِ رتبه، بر مراحل پيشين، مقدّم است؛ امّا ديرتر مورد توجّه قرار گرفته، دستيابي به خودآگاهي جديد تربيتي و دستيابي به درکي صحيح از تقابل در عرصة تعليم و تربيت است؛ اينکه چگونه نظام تربيتي مدرن، انسانِ متناسب با نظام‌ سرمايه‌داري را مي‌سازد و ما چگونه بايد اهداف، اصول سياست‌ها و برنامه‌هاي تربيتي -در نهادهاي رسمي و غير رسمي تربيت و در نهاد خانواده- را متناسب با جهت‌گيري تکاملي اسلام توليدکنيم. اين مرحله که هم‌اکنون، بارقه‌هايي از آن در ذهن جامعة کارشناسي شکل گرفته، ساحت درگيري نظام سلطه و نظام اسلامي را، عرصة زندگي روزمرّه مي‌داند و در صدد است تا اصلاحات اساسي در عرصة تربيت را، به عنوان يک مطالبة ارزشمند پيگيري نمايد و بر اين باور است که ترسيم عقلانيّت اسلامي در ساحت‌هاي مختلف حيات بشري، از جمله در خانواده و در متن زندگي، مي‌تواند عقلانيّت مدرن را متزلزل سازد. ترسيم اين مراحل پنج‌گانه، به ما کمک مي‌کند تا موفّقيّت‌هاي نظام اسلامي را بهتر درک‌کنيم و نارسايي‌ها را در ذيل مراحل تکوين خودباوري اسلامي، تحليل نماييم.

ششم. در عرصة تقابل نظام سرمايه‌داري و نظام اسلامي، برگ‌هاي بَرندة زيادي، در دست ما است که فطرت‌گرايي اسلام، متون وحياني الهام‌بخش، تجربه‌هاي ارزشمند تاريخي، نيروهاي انساني متعهّد و ظرفيّت‌هاي بالقوّه و بالفعل خانواده، بخشي از آنها است. مطالعات ميداني نشان داده که با وجود تقويت عناصر مدرن در فرهنگ ايراني، دو مفهوم مهمّ «تعلّقات خانوادگي» و «تعلّقات ديني»، در جايگاهي بالا قرار دارند.[15]

در نقطة مقابل، نظام سرمايه‌داري نيز، مزيّت‌هاي متعدّدي دارد که يکي از مهمّ‌ترين آنها، برخورداري از نگاه اجتماعي و کلان، و در دست داشتن فلسفة تاريخ و اجتماع با نگاهي معطوف به آينده است. هنر نظام سرمايه‌داري، آن است که حلقه‌هاي علم و معرفت را در کنار هم قرار داده و آن را تا مرحلة الگوسازي، پيش بُرده ‌است. اين، در حالي است که انديشمندان مسلمان، غالباً در حدّ نگاه‌هاي خُرد و تربيتي و روان‌شناسانه، متوقّف مانده‌اند و با وجود تلاش‌هاي فردي و تک‌نگاري‌هاي انجام‌شده، هنوز دربارة نگاه اجتماعي به تربيت، نگاه مديريّتي به فقه اسلام، نظام اقتصادي اسلامي و الگوهاي سبک زندگي اسلامي، کارهاي درخوري انجام نداده و طرحي براي مديريّت تحوّل بر اساس مباني ديني، نريخته‌اند.

در اينجا، ذکر يک مثال مي‌تواند نمايانگر برخي خلأهاي علمي ما باشد: در علم فقه، حوزة مباحات، ميدان آزادي عملکردها، بدون هيچ ممنوعيّتي است. اين نگاه به مباحات، در سطح خُرد و مناسبات فردي، با نگاه فقهي، صحيح است. البتّه، در نگاه تربيتي، سعي مي‌شود رحجان‌ها به عنوان امور تسريع‌بخش و مرجوحات به عنوان امور سرعت‌گير نيز، در ارتقاي اخلاقي فرد مسلمان، لحاظ شود.

امّا در نگاه اجتماعي و مديريّتي، انتظار آن است که دايرة مباحات، از زاويه‌اي ديگر مورد بحث قرارگيرد و چنين پرسش‌هايي مطرح شود: آيا ممکن است عملکردهاي خاصّي در حوزة مباحات، زمينه‌ساز توسعه يا تضييق ارزش‌هاي اخلاقي گردد؟ آيا عرصة‌ مباحات، ممکن است تحت مديريّتِ تربيتي بيگانگان قرارگيرد و از اين راه، زمينه‌اي براي تضييقِ دين‌داري و عمل به واجبات ايجادگردد؟ و آيا نظام اسلامي، مکلّف به مديريّت حوزة مباحات، به منظور توسعة ارزش‌هاي اسلامي و حفاظت از مصالح اجتماعي، نيست؟ چه بسا، پاسخ به اين پرسش‌ها، وظيفه‌اي سنگين و واجبي مهمّ براي حکومت، در قبال سرپرستي امّت اسلام در امور روزمرّه و عرصة مباحات زندگي، ترسيم‌کند که البتّه، منافاتي با مباح‌بودن اين رفتار‌ها در مقياس فردي ندارد.

هفتم. از روايات اسلامي، چنين به دست مي‌آيد که آخرالزمان، هنگام فراگيري فساد است.[16] روايات متعدّدي که مصاديق جور و فساد را برمي‌شمارد، نشان مي‌دهد که خانواده و مناسباتِ زن و مرد، از مهمّ‌ترين عرصه‌هاي جريان‌يافتن فساد است؛ رواج اباحه‌گري جنسي -حتّي در عرصة خانواده- تغيير ساختار خانواده و تغيير مناسبات والدين و فرزندان، رواج هم‌جنس‌گرايي و روابط نامشروع، و سلب مسئوليّت از مرد در تأمين نفقة خانواده، برخي از اين مصاديق‌اند.[17] از اين متون، مي‌توان برداشت‌کرد که اين مفاسد، نه صرفاً ناشي از عامليّت کنشگران و سوء اختيار آنها در مقياس فردي؛ بلکه ناشي از غلبة اقتضائات ساختاري و تحوّل در نظام ارزشي نيز هست.

اگر اين روايات را مبناي تحليل قرار دهيم، مي‌توان نتيجه‌گرفت که نظام کفر، در برخي عرصه‌هاي درگيري، از نظر زماني بر ما سبقت گرفته و پيش از ما، ارزش‌هاي خود را در قالب الگوهاي متکثّر سبک زندگي غيراخلاقي، در جهان گسترش داده ‌است؛ امّا در برخي از همين روايات، از دانشمندان و بندگان خاصّي نام برده مي‌شود که در هنگامة فساد، با روشنگري و ترسيم دقيق وضعيّت، و با دستگيري از کساني که در دام ترديد‌ها و در شبکه‌هاي شيطاني گرفتار آمده‌اند، و با تقويت هويّتِ مقاومت، بر پايبندي به ارزش‌هاي اخلاقي اسلام، اصرار مي‌ورزند؛ اين مقاومت، به قدري ارزشمند است که خداوند، اين گروه را -که در مقياس جهاني، اندک‌اند- بهترينْ بندگان و سببِ نجات آنان، دانسته‌است.[18] اين نکته، نشان مي‌دهد که مي‌توان و بايد به عنوان يک مسئوليّت خطير، در عصر فراگيري فساد، به طرّاحي و تحقّق الگوهاي سبک زندگي ديني انديشيد و آن را در حدّ توان، در مقياس فردي و خانوادگي و حکومتي، پي گرفت.

پس از تبيين صحنة تقابل دو عقلانيّت و توجّه به ظرفيّت‌هاي جامعة ايراني، به ويژه خانواده‌گرايي و دين‌گرايي، مي‌توان راهبردهايي را مطرح‌کرد. تحوّل در کنش‌هاي خانواده، از چند راه حاصل مي‌شود که مهمّ‌ترين آنها، عبارت از اصلاح ساختار‌هاي موجود(از جمله ساختار‌هاي حاکم بر حوزة اقتصاد) در جهت تقويت ارزش‌هاي خانواده، تلاش براي بازآفريني ارزش‌هاي اخلاقي پايدار و ريشه‌دار، و ارائة الگوهاي جديد سبک زندگي است. بدين منظور، توجّه به راهکارهاي زير، پيشنهاد مي‌شود:

الف. انجام‌دادن مطالعات و طرح‌هاي پژوهشي معطوف به سبک زندگي

ب. اصلاح نظام تربيت رسمي

ج. اصلاح عملکرد رسانه ملي

د. تقويت سرمايه اجتماعي نظام اسلامي و مرجعيت‌هاي مورد اعتماد

هـ. ايجاد گروه‌ها و شبکه‌هاي اجتماعي

و. بازنگري در الگوهاي سياست‌گذاري و برنامه‌ريزي

ز. پرورش مديران توانمند

4. خاتمه

خانوادة‌ ايراني در مواجهه با سيل بُنيان‌کنِ مدرنيتة متأخّر که عرصة تهاجم را به متن زندگي روزمرّه و حيات خانوادگي کشانده‌است، به تنهايي مقاومت مي‌‌کند و درصدد است تا ارزش‌هاي خود را تا حدّ امکان، پاس دارد. با اين حال، ناآشنايي با چگونگي نفوذ قُواي مهاجم، ناديده‌گرفتن عرصه‌هاي متداول زندگي و تغيير حسّ زيبايي‌شناختي، خانوادة ايراني را به واگذاري برخي عرصه‌ها و ترکيب عناصري از فرهنگ مدرن با فرهنگ ديني، واداشته ‌است.

در اين ميان، بسياري از کارشناسان علوم اجتماعي، در مقام مرشدان جديد، با ارائة تصويري زيبا و عقلاني از همزيستي ارزش‌هاي مدرن و ارزش‌هاي ديني، از خانواده دغدغه‌زُدايي مي‌کنند و از مدرنيتة ايراني و از امکانِ ديني زندگي‌کردن، در عين پذيرشِ عقلانيّت مدرن در ساحت‌هاي حيات، دفاع مي‌کنند.[19] نظام برنامه‌ريزي کشور نيز، هم به دليل آنکه تصويري روشن و مورد وفاق از خانواده‌محوري ندارد، هم به دليل غلبة نگاه انتزاعي، و هم به سبب غلبة نگاه کارشناسان علوم اجتماعي، نتوانسته به تقويت ارزش‌هاي ديني در کنش‌هاي خانواده، کمک شاياني نمايد.

‌با اين وجود، توجّه به دو نکته، ضروري مي‌نمايد: اوّل، آنکه نسبت به موفّقيّت نظام اسلامي، نمي‌توان در خلأ قضاوت‌کرد؛ بلکه پس از ملاحظة تحوّلات جهاني، سيطرة رسانه‌هاي جديد و توطئه‌هاي خاصّي که براي مقابله با فرهنگ انقلاب اسلامي، در اين سه‌دهه رخ داده ‌است، مي‌توان موفّقيّت نسبي نظام اسلامي را دريافت؛ و دوم، آنکه نبايد فضاي حماسي و احساسي ابتداي انقلاب، ما را به تحليل غلط نسبت به کاستي‌هاي موجود اندازد. نمود ارزش‌هاي انقلابي در دهة اوّل انقلاب، تا حدودي، ناشي از فضاي رواني و انقلابي دهة 60 بود که البتّه، در دو دهة بعد، از اين وضعيّت عبور کرده و به مرحلة تثبيت ارزش‌ها رسيده‌ايم. در دو دهة اخير، تغيير در سياست‌ها و پيگيري‌ الگوهاي توسعة مدرن، تحوّلات ارزشي را در پي داشت[20]؛ امّا نمي‌توان انتظار داشت که در مرحلة تثبيت ارزش‌ها، تمامي ارزش‌هايي که در دهة اوّل نمود يافته‌بود، خود را نشان‌دهد؛ بلکه تنها، زمينه براي نهادينه‌شدن برخي ارزش‌ها فراهم شده‌است.[21] از اين رو، مي‌توان انقلاب را در مجموع، داراي روندي تکاملي دانست. البتّه، اين نکته، مسئوليّت اصحاب انقلاب را در عرصه‌هاي فرهنگي و اجتماعي، بيشتر مي‌کند؛ هم‌اکنون، مسئوليّت خطير، بر دوش کارشناسان و پژوهشگران علوم اسلامي و انساني، نهادهاي سياست‌گذار و برنامه‌ريز، و هنرمندان و مبلّغان متعهّد است که با تغيير رويکرد خود، زمينة پويايي خانواده در عصر حاضر را فراهم‌آورند.

پي‌نوشت:

[1] . نظام معنايي، چيزي است که افراد خانواده در پرتو آن، رفتار خود و ديگران، و طبيعت و جهان را تفسير مي‌کنند.

[2]. براي نمونه، ر.ک: گيدنز، آنتوني؛ جامعه‌شناسي، ترجمة حسن چاوشيان، ويراست چهارم، ص 91.

[3]. ر.ک: گيدنز، آنتوني؛ جامعه‌شناسي، ترجمة حسن چاوشيان، ويراست چهارم، ص 95؛ شهابي، محمود؛ «سبک‌هاي زندگي جهان‌وطنانه در ميان جوانان ايراني و دلالت‌هاي سياسي آن»، الگوي سبک زندگي ايرانيان، به کوشش ابراهيم حاجياني، ص 64.

[4]. بهار، مهري؛ مطالعات فرهنگي: اصول و مباني، ص 107؛ فاضلي، محمّد؛ مصرف و سبک زندگي، ص 36-46.

[5]. بخشي از پرسش‌هايي که جوانان امروز، از فقها مي‌پرسند، به چنين موضوعاتي مرتبط است؛ مثلاً: آيا دختر مذهبي، مي‌تواند با جوان غير مذهبي، امّا مورد علاقة خود، ازدواج‌کند؟ مشاوران خانواده هم، با پرسش‌هايي از اين دست مواجه‌اند: دختري مذهبي هستم؛ امّا خانواده‌ام مي‌خواهند مرا به ازدواج با افراد غير مذهبي درآورند؛ اگر فرصت ازدواج‌هاي بعدي از دست برود، چه بايد کرد؟

[6]. حسّاسيّت کنوني علماي اسلام دربارة گسترش فعّاليّت مسيحيّت و کليسا‌هاي خانه‌اي، صحيح و بجا است؛ امّا بايد در کنار توجّه به افزايش تقاضا، تحليل شود.

[7]. ر.ک: کاستلز، مانوئل؛ عصر اطّلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمة حسن چاوشيان، ج 1، ص 88.

[8]. شهابي، محمود؛ «سبک‌هاي زندگي جهان‌وطنانه در ميان جوانان ايراني و دلالت‌هاي سياسي آن»، الگوهاي سبک زندگي ايرانيان، ص 57-58.

[9]. الکليني، محمّد بن يعقوب؛ الفروع من الکافي، ج 5، ص 59، ح 14.

[10]. فرامرز رفيع‌پور در پژوهش‌هاي ميداني نشان مي‌دهد که تحوّلات ارزشي پس از دوران دفاع مقدّس، در افزايش فاصله ميان انتظارات و امکانات، مؤثّر بوده‌است.(رفيع‌‌پور، فرامرز؛ توسعه و تضادّ، ص 155-303)

[11]. براي مثال، برخي نظرسنجي‌ها در سال 1383، نشان داده که 59.4 درصد از مردان و 55 درصدِ زنان، به ضرورتِ داشتن مسکن مستقلّ شخصي هنگام ازدواج، تأکيدکرده‌اند و تنها، 3.4 درصد از مردان و 1.8 درصد از زنان، مسکن مستقلّ در خانة والدين را پذيرفته‌اند و 9.1 درصد از مردان و 16.5 درصد از زنان، هر چه را پيش آيد، خوش داشته‌اند!(دختران جوان و هويّت جنسيّتي، سازمان ملّي جوانان، 1383، ص 63) اين مطالبات، اگر در کنار واقعيّت‌هاي زندگي و امکانات موجود تحليل شود، به خوبي، آرمان‌زدگي را نشان مي‌دهد.

[12]. نويسندة کتابِ «دروغ‌هايي که زنان باور مي‌کنند و حقايقي که آنان را رها مي‌سازد» نيز، بر اين باور است که ارائة تصاوير غير واقعي از زندگي، مي‌تواند در تقويت احساس نارضايتي، مؤثّر باشد.(ر.ک: لي‌دموس، نانسي؛ دروغ‌هايي که زنان باور مي‌کنند و حقايقي که آنان را رها مي‌سازد، ترجمة پريسا علم‌داري)

[13]. پيوستگي اجتماعي را، نبايد با هم‌بستگي اجتماعي، يکي دانست؛ بلکه منظور از پيوستگي اجتماعي، توجّه به قضاوت ديگران است.

[14]. البتّه، در اين‌باره، بايد به يک نکته توجّه نمود: اين مطالبات، بايد در مسير طبيعي و تدريجي خود و همراه با اقناع علمي در جامعة نخبگاني، دنبال شود تا فرصت کافي براي نهادينه‌شدن و بالندگي داشته‌باشد و دانشوران، ميدان‌دارانِ اين عرصة خطير باشند.

[15]. پژوهش «تقي آزاد ارمکي» و «امير ملکي» نشان داده که اعتقاد به ارزش‌هاي خانواده، داراي رتبة 8.44 از 10، و دين‌داري داراي رتبة 9.4 از 10، بوده‌است.(ر.ک: آزاد ارمکي، تقي و امير ملکي؛ «تحليل ارزش‌هاي سنّتي و مدرن، در سطوح خرد و کلان»، نامة علوم اجتماعي، ش 30، 1386، ص 114)

[16]. الکليني، محمّد بن يعقوب؛ الأصول من الکافي، ج 1، ص 338، ح 7.

[17]. همان، ج 8، ص 69، ح 25؛ مجلسي، محمّدباقر؛ بحار‌الأنوار، ج 6، ص 305، ح 6؛ ج 52، ص 191، ح 24؛ ج 75، ص 23، ح 86.

[18]. مجلسي، محمّدباقر؛ بحار‌الأنوار، ج 2، ص 6، ح 12.

[19]. در اين ميان، تعداد کمي از کارشناسان علوم اجتماعي، بر تعارض ميان اسلام و مدرنيته، پاي فشرده‌اند.(ر.ک: حاجياني، ابراهيم؛ جامعه‌شناسي هويّت ايراني، ص 626-631)

[20]. ر.ک: رفيع‌پور، فرامرز؛ توسعه و تضادّ، ص 157-265.

[21]. صدرا، علي‌رضا و علي قنبري، ارزش‌هاي حاکم بر جامعة ايراني، ص 282.

فهرست منابع

1. رفيع‌پور، فرامرز؛ توسعه و تضادّ، کوششي در جهت تحليل انقلاب اسلامي و مسائل اجتماعي آن، چاپ چهارم، 1379، تهران، شرکت سهامي انتشار.

2. نظرسنجي از جوانان در مورد ملاک، معيار و بهترين زمان ازدواج، سازمان ملّي جوانان.

3. بهار، مهري؛ مطالعات فرهنگي: اصول و مباني، چاپ دوم، 1388، تهران، انتشارات سمت.

4. فاضلي، محمّد؛ مصرف و سبک زندگي، چاپ اوّل، 1382، قم، انتشارات صبح صادق.

5. حاجياني، ابراهيم؛ جامعه‌شناسي هويّت ايراني، چاپ اوّل، 1388، تهران، پژوهشکدة تحقيقات استراتژيک.

6. کاستلز، مانوئل؛ عصر اطّلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمة حسن چاوشيان، 1382، تهران، انتشارات طرح نو.

7. شهابي، محمود؛ «سبک‌هاي زندگي جهان‌وطنانه در ميان جوانان ايراني و دلالت‌هاي سياسي آن»، الگوهاي سبک زندگي ايرانيان، چاپ اوّل، 1386، تهران، پژوهشکدة تحقيقات استراتژيک.

8. الکليني، محمّد‌ بن يعقوب؛ الکافي، چاپ چهارم، 1375، تهران، دار‌الکتب الاسلاميّه.

9. مجلسي، محمّدباقر؛ بحار‌الأنوار، چاپ سوم، 1374، تهران، کتاب‌فروشي اسلاميّه.

10. گيدنز، آنتوني با همکاري کارن بردسال؛ جامعه‌شناسي، ترجمة حسن چاوشيان، ويراست چهارم، چاپ دوم، 1387، نشر ني.

11. صدرا، علي‌رضا و علي قنبري؛ ارزش‌هاي حاکم بر جامعة ايراني، زير نظر رضا صالحي‌اميري، ۱۳۸۷، تهران، پژوهشکدة تحقيقات استراتژيک.

12. لي‌دموس، نانسي؛ دروغ‌هايي که زنان باور مي‌کنند و حقايقي که آنان را رها مي‌سازد، ترجمة پريسا علم‌داري، چاپ اوّل، 1387، تهران، دفتر نشر معارف.